

ملامتیّه و بازتاب اندیشه‌های ملامتی در شعر عرفانی (غزلیات عطار، عراقی و حافظ)

دکتر منوچهر اکبری

استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

و علی نجفی

(از ص ۹۵ تا ۱۱۲)

چکیده:

اهل ملامت (ملامتیّه) از خراسان و به خصوص از نیشابور بودند. اندیشه ملامتی، شامل فتوّت و ترک ریا و قبول ملامت، عکس‌العملی بود در برابر اهل رسم و ظاهر و نیمه‌های قرن سوم هجری که مبلغان و مروّجانی مانند حمدون قنّار (متوفی به ۲۷۱ هـ.ق)، ابو حفص حدّاد (متوفی به ۲۶۴ یا ۲۶۵ هـ.ق. یا ۲۶۶ یا ۲۶۷ هـ.ق) و ابو عثمان ختیری پیدا کرد، سُلمی توجّه ویژه‌ای به ملامتیّه دارد و رساله‌ای جامع درباره آنها به نام «رسالة الملامتیّه» نوشته است. اختصاص باب ویژه‌ای در کشف المحجوب به باب الملامة (صص ۸۵-۹۴) وجود آنها را در خراسان و قرن پنجم نشان می‌دهد.

عزالدین محمود کاشانی (متوفی به ۷۳۵ هـ.ق)، طالبان حق را دو گروه دانسته است: «متصوّفه و ملامتیّه» و ملامتیّه را گروهی متمایز از صوفیان معرفی می‌کند. (مصباح الهدایه، ص ۱۱۵-۱۱۶)

در این مقاله کوشش بر آن است که بازتاب اندیشه‌های ملامتی در شعر عرفانی (غزلیات عطار و عراقی و حافظ) بررسی گردد. آیین ملامتیان شامل دو اصل مهم بوده است: ۱- ستیز با کبر و عُجب ۲- مبارزه بی امان با ریا و تظاهر.

واژه‌های کلیدی: ملامتیّه، اصول ملامتی، اندیشه ملامتی، شعر عرفانی

فارسی.

مقدمه:

برخی از صوفیان طریقه‌ای را به نام «ملامتیه» بنیاد نهادند؛ ظاهراً ابوحنفص حدّاد نیشابوری و احمد خضرویه از پیشروان این طریقه بوده‌اند. هجویری به صراحت درباره احمد خضرویه گفته است: «پسندیده خاص و عام بود و طریقتش ملامت بودی». (کنف المحجوب، ص ۱۴۹)

صوفیان ملامتی می‌پنداشتند که صوفیان دیگر به کبر و ریا دچار گشته‌اند و در ستیز با این دو آفت بر سیر و سلوک اصرار می‌ورزیده‌اند. آنان همچون دیگر اهل طریق، معتقد بودند که بی‌پیر و مرشد سیر و سلوک نمی‌توان کرد. (شلمی، ص ۱۰۸)

مریدان خود را از دعویهای صوفیان دیگر درباره احوال باطنی، خواطر و کرامات باز می‌داشته‌اند و آنان را به پنهان کردن عبادات و اعمال خود سفارش می‌کرده‌اند. (همان، ص ۱۰۸)

غیر از ابوحنفص حدّاد و احمد خضرویه این کسان را نیز از پیشوایان ملامتیان باید شمرد: حمدون قصار (فو: ۲۷۱ هـ.ق)، مروّج آیین ملامتی در نیشابور و مرید ابوتراب نخشی؛ ابوعثمان حبری (فو: ۲۷۸ هـ.ق)، یوسف بن حسین رازی (فو: ۳۰۳ هـ.ق)؛ عبدالله منازل (فو: ۳۲۰ یا ۳۳۰ هـ.ق)، ابوعمرو اسماعیل نجید (فو: ۳۶۳ یا ۳۶۵ هـ.ق) نیای ابو عبدالرحمان سلمی که نویسنده رساله الملامتیه است. (مروی، صص ۱۲۱، ۲۴۰، ۲۶۵، ۴۵۹ و ۵۰۷)

ملامتیه آیین خود را بر دو اصل اساسی بنیاد نهاده بودند:

۱- مبارزه با عُجب و خودپسندی؛

۲- مبارزه بی‌امان با ریا و نظاهر.

هجویری می‌گوید:

«هیچ آفت و حجاب نیست اندر این طریق، صعب‌تر از آنکه کسی به خود مُعجب گردد و اصل عُجب از دو چیز خیزد: یکی از جاه خلق و مدح ایشان و آنکه کردار بنده، خلق را بسند افتد، بر خود مدح گوید و خود را شایسته داند بدان معجب شود و دیگر

کردار کسی مرکسی را پسند افند، بروی مدح کنند، بدان مُعجب شود». (مجویری، ص ۶۹)
 ملاّمیّه، ظاهر زاهدانه بر خود نمی تراشیدند، اعمال به ظاهر خلاف شریعت و پسند
 عوام، انجام می دادند تا ملامت شوند و با تحمّل ملامت، نفس خود را خوار کنند.
 ابوحفص حداد درباره آنان گفته است:

«زشتی های نفس خود را به مردم نشان می دهند و زیبایی های آن را پنهان می کنند و
 مردم ایشان را برای همین ظاهر زشتشان ملامت می کنند.» (سنّی، ص ۸۹)

ملاّمیان معتقد بودند که نفس، همواره در تاب و سختی باید باشد تا کبر نوزد. برای
 تحقیر نفس، فقیرانه زندگی می کردند چون فقر را سرّ الهی می دانستند و بر این بودند که
 اسرار الهی را کتمان کنند؛ به در یوزگی راضی بودند زیرا آن را سبب ذلّت نفس
 می دانستند. (همان، ص ۹۹، ۱۰۱ و ۱۱۹)

ملاّمیّه تنها عیب نفس خویش را می دیدند و از عیب مردم دیگر چشم می پوشیدند؛
 خود را کوچک و دیگران را بزرگ می داشتند. با نام جوّی مخالف بودند و برای خوار
 کردن نفس خود در برابر آزار و ملامت، همچون عیّاران شکیبایی می کردند.
 مبارزه بی امان با ریا از اصول بسیار مهم اهل ملامت است که در غزلیّات عطار و
 عراقی و حافظ نیز انعکاس یافته است.

شیخ یوسف بن حسین رازی از بزرگان ملاّمیّه گفته است: «اگر خدا را بینم با جمله
 معصیت‌ها، دوست‌تر دارم از آنکه با یک ذره ریا.» (قشیری، ص ۶۱)
 آنان هرگونه اظهار احوال باطنی خود را ریا می دانستند و از خودنمایی بیزار بودند.
 هرگز مردم را از زهد و ریاضت کشتی خود، آگاه نمی کردند.

عبدالله مُنازل درباره ایشان می گوید: «میان آنان و خدا رازی است که عقل‌ها و دل‌ها
 آن راز را در نمی یابند.» (سنّی، ص ۹۰)

پرهیز از ریا باعث می شد خرقه پشمینه نپوشند و در جامه اهل بازار در جامعه ظاهر
 شوند. چنانکه ابوحفص حداد در خانه، مرقعه می پوشید و بیرون از خانه‌اش جامه
 بازاریان را بر تن می کرد (همان، ص ۱۰۸). اکثر ملاّمیان با پیشه‌وری، روزی خود را کسب

می‌کردند. از در افتادن به شور سماع و حال سُکر و کرامت رنجور می‌شدند و می‌ترسیدند.

پیشینه اندیشه ملامتی؛

نخستین اثری که در آن به تفصیل درباره اندیشه ملامتی بحث کرده است، کشف المحجوب «علی بن عثمان هجویری» است. هجویری ملامت را در پاکیزه و پالوده ساختن محبت مؤثر می‌داند و ریشه اندیشه ملامتی را به آیه‌ای از قرآن می‌رساند که در حق مؤمنان حقیقی و دوستان خداست و آیه این است: *وَلَا يَخَافُونَ كَلِمَةَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ* (مانده، آیه ۵۴).

وی می‌گوید: «اهل حق همواره آماج ملامت خلق بوده‌اند.» (هجویری، ص ۶۸) وی «خودپسندی را بزرگترین آفت در راه سلوک می‌داند و ابوصالح حمدون قنصار (فوف: ۲۷۱ هـ.ق) را مؤسس ملامتی می‌شمارد و سخن معروف او را «الملامة ترك السلامة» نقل می‌کند.» (ممان، ص ۷۴)

ابوعبدالرحمن سلمی (فوف: ۳۷۰ / ۳۶۵ هـ.ق) که خودگرایش به این طریق داشت به جمع‌آوری اقوال بزرگان ملامتی پرداخته و آن را «رسالة الملامتی» نامیده است. وی «خوار داشت نفس را از اصول ملامتیان» می‌داند. (سلمی، ص ۹۰). سلمی صاحبان علوم و احوال، یعنی اهل علم ظاهر و علم باطن را به سه قسم می‌داند که گروه سوم، یعنی ملامتی را این‌گونه معرفی می‌کند: «احوال درونی آنها کمترین اثری در بیرون آنها ندارد مبادا که خلق از ایشان در فتنه افتند؛ این طایفه را ملامتی می‌گویند.» (ممان، ص ۹۶)

سلمی تنها کسی است که از ملامتی و سخنان مشایخ این طایفه اثری مکتوب به جای گذاشته است. سخنان مشایخ و آداب و رسوم و تعلیمات آنها را تحت عنوان اصول بنیادی مکتب ایشان آورده است. با تعمق در معانی و مقاصد و روح واقعی و دقایق مذهبی، ملامت را به خواص اهل معنی توصیه می‌کند. او علاوه بر دانش وسیع و کافی در تاریخ تصوف و فرق مختلف آن، نواده ابوعمر و اسماعیل نجید (فوف: ۳۶۱ هـ.ق)

از مشایخ بزرگ ملامتیه است که با جدّ خویش مصاحبت داشته و اسرار مذهبی ملامتی را از او آموخته است.

بعد از سلمی، محیی الدین عربی (ف: ۶۳۸ هـ.ق) کسی است که گفتارش در نزد فلاسفه هم حجّت است و خود را از این طایفه معرفی می‌کند و در علوّ شأن ملامتیان می‌نویسد: «این مقام رسول الله است و از مشایخ متحقّق به آن، حمدون قصار، ابوسعید خزاز، بایزید بسطامی هستند و حال ما نیز چنین است. مردان خدا بر سه گروهند و چهارم ندارند... گروه سوم کسانی هستند که برای خود هیچ گونه امتیازی قائل نمی‌شوند تا شناخته نشوند و کارشان منحصرأ و منفردأ با خداست. در بندگی خداوند ثابت قدم و راسخ‌اند و آنان را به خلق نیازی نیست. ملامتیان بالاترین مردان و پیروان ایشان برگزیده‌ترین رجالند...» (این عربی، ج ۴، باب ۴۲، صص ۷۰-۵۲)

نجم الدین رازی (ف: ۶۵۴) درباره ملامتیه می‌نویسد:

«پانزدهم، ملامت است؛ باید که ملامتی صفت باشد و قلندر سیرت نه چنانکه بی‌شرعی کند و بندارد که ملامت است حاشا و کلاً که آن راه شیطان است... ملامتی باید که نام و ننگ و مدح و ذمّ و ردّ و قبول خلق نزد او یکسان باشد...» (رازی، ص ۲۶۱)

عزالدین محمود کاشانی (ف: ۷۳۵ هـ.ق.) در مورد طبقات و طوایف می‌نویسد:

«ملامتی، جماعتی باشند که در رعایت معنی اخلاص و محافظت قاعده صدق، غایت جهد مبذول دارند و در اخفای طاعات و کتم خیرات از نظر خلق، مبالغت واجب دانند...»

علل ظهور مکتب ملامتی و زمان و مکان آن؛

ملامتیان، نمایندگان واکنشی بسیار باطن‌گرایانه در مقابل ظاهر‌گرایان مقدس‌مآب متزهّد بودند. این واکنش به مرور زمان اشکال مختلفی به خود گرفت که بعضی از آنها تمامی هنجارهای دینی و اجتماعی را پشت سر نهادند (مثل قلندریّه) و بعضی با مذاقه در نفس در آداب بسیار مقبول اجتماعی مبتنی بر جوانمردی و ایثار تنیده شدند (مثل

اهل فتوت).

طریقت ملامت، پدیده خراسانی بود که مرکز مهم فعالیت ایشان در نیشابور بود. اصطلاحات کلیدی مکتب ملامتی نیشابور عبارت بودند از: ریا، ادعا، عجب، اخلاص؛ واکنش ملامتیه، مالا مال از تمایلات ضد زهد پاره‌ای گروه‌ها در درون اسلام بوده است. نفس از نظر اینان، مجمع شهوات و امیال پلید است و نقش عامل آشوبگر را ایفا می‌کند. ریا و عجب از بازتاب‌های بیرونی و اجتماعی نفس و شهرت‌طلبی است که این مکتب می‌گفت: «الْمُهْرَةُ آفَةٌ» لذا مکتب ملامتیه، می‌آموخت که تنها راه بی اثر کردن نفس، هدف تیر ملامت قرار دادن و تحقیر آن در تمامی شرایط و احوال است.

«از شهرت گریختن و در گمنامی زیستن، یکی از پایه‌های اصلی طریقت ملامتیان است. این روش در اواسط قرن سوم پدید آمد و با کمال یافت و مرکز پیروان این طریقه، شهر نیشابور بود؛ مؤسس آن بنابر مشهور ابو حفص حدّاد (فوت: ۲۶۴ یا ۲۶۵ یا ۲۶۶ یا ۲۶۸ ه.ق.) بود که پیروان او روش ملامتی را انتشار دادند. مبدأ نخستین این فکر، دقت در صدق و اخلاص است.» (فروزانفر، ص ۷۳۳)

ملامتیان، نفی خود در برابر خالق را ملامت و نفس خود در مقابل خلق را فتوت می‌گویند. (همان، ص ۷۳۶)

«متصوفه و ملامتیان طریقه‌های متعدّد داشته‌اند که در ایران روش ملامتی در زمانهای بعد اصطلاح قلندر را به دنبال داشته است که بیشتر از قرن هفتم در ایران رایج شده است.» (نفسی، ص ۳۷)

اهل ملامت در این حرکت با سیره اهل فتوت آمیخته می‌شوند و قلندران وارث سنت اهل ملامت می‌گردند که در ترک لباس مخصوص اهل تصوف و در احتراز از هیبت و صورتی که آنها را محبوب خلایق می‌کند، اصرار کردند. شعار اهل فتوت از بسیاری جهات، یادآور شعار اهل ملامت بوده است.

سهل بن عبدالله تستری (فوت: ۲۸۳ ه.ق.) که از بزرگان فتیان و ملامتیه محسوب می‌شود می‌گوید: «فتوت متابعت سنت است» (همدانی، ص ۱۶۰)

اصول و تحلیل اندیشه‌های ملامتی؛

مبارزه‌ی بی‌امان با کبر و عُجب و خوار داشت نفس از اصول آیین اهل ملامت است. «خوار کردن نفس در همه احوال، چه نفس موافق با مراد آدمی باشد و چه ناموافق و چه طاعت و بندگی کند و چه نافرمانی و سرکشی، چه آدمی از آن راضی باشد و چه ناراضی» (سلسی، ص ۱۰۰)، مهمترین شعار ملامتیان بوده است. آنان هرگونه حُسن ظنّ مردم را نسبت به خود باعث عُجب و رعونت نفس خویشان می‌دانستند.

هجویری می‌گوید: «هیچ آفت و حجاب نیست اندر این طریق، صعب‌تر از آنکه کسی به خود معجب گردد و اصل عجب از دو چیز خیزد: یکی از جاه و مدح ایشان و آنکه کردار بنده خلق را پسند افتد؛ بر خود مدح گوید و خود را شایسته داند بدان معجب شود و دیگر کردار کس مرکس را پسند افتد؛ بر وی مدح کنند، بدان معجب شود.» (هجویری، ص ۶۹)

ملامتیه بر خلاف صوفیه که ظاهری زاهدانه داشتند، کارهایی را که به ظاهر، خلاف شریعت بود انجام می‌دادند تا ملامت شوند. زشتی‌های نفس را به مردم نشان می‌دهند و زیبایی‌ها را پنهان می‌کنند و مردم ایشان را برای همین ظاهر زشتشان ملامت می‌کنند. معتقد بودند که «نفس، همواره در تاب و سختی باید باشد تا کبر نوزد» (سلسی، ص ۱۱۱) برای خوار کردن نفس، همه دارایی خود را می‌بخشیدند و فقیرانه زندگی می‌کردند و فقر را سرّ الهی می‌دانستند و اعتقاد به کتمان اسرار الهی داشتند و خود را ثروتمند نشان می‌دادند تا کسی از نیاز آنها مطلع نگردد. به این سخن ابوحنفص حدّاد تأسی می‌کردند که: «اگر جوانمردی باشی، به هنگام مرگت خانه‌ی تو جوانمردان را پند و اندرز خواهد بود» (میان، ص ۱۱۸)

ستیز با ریا نیز از اصول بسیار مهم آیین ملامت است که بازتاب آن را به وفور در شعر عرفانی مخصوصاً در غزلیات شاعران اهل ملامت چون عطار و عراقی و حافظ در سطور آینده ملاحظه خواهیم کرد.

چنانکه گفتیم شیخ یوسف بن حسین رازی (ف: ۳۰۳ ه.ق.) از مشایخ ملامتیه گفته

است: «اگر خدا را بینم با جمله معصیت‌ها، دوست‌تر دارم از آنکه با یک ذره ریا» (نثری، ص ۶۱) اینان در مورد اخلاص و ارادات صادق تأکید داشته‌اند. خلوص نیت، هم عنان ایشان است. با خدا اخلاص دارند و از این معامله سودها برده‌اند زیرا معامله با کریم، سراسر منفعت است. در نظر این طایفه گناه پنهانی به عبادت آشکار، رجحان دارد زیرا در گناه پنهان، شرمساری هست ولی شرک وجود ندارد و در عبادت آشکار رعونت نفس و شرک خفی، یعنی ریا با هم ممکن است حضور پیدا کنند.

آنان هرگونه ابراز احوال باطنی خود را ریا می‌دانستند و از خودنمایی بیزار بودند و مردم را از زهد و ریاضت کشی خود آگاه نمی‌کردند. اخلاص در عمل و پندار و گفتار و رفتار را با پنهان داشت حال و کار خویش از انظار خلق رعایت می‌کردند. اخلاص اهل ملامت به گفته ابو حفص حداد این است که: «بدیهای خویش را به مردم بنمایند و محاسن خود را از خلق پنهان دارند». (سئمی، ص ۳۰۵)

«ملامتی چنان سرشار از ذوق و اخلاص و تحقق به صدق است که نمی‌خواهد احدی بر حال و اعمالش آگاه گردد» (سهروردی، باب هشتم، ص ۲۳۵).

میان آنان و خدا رازی است که عقل‌ها و دلها، آن راز را در نمی‌یابد. (سئمی، ص ۹۰) ملامتیان را که به مجلس سماع دعوت می‌کردند، نمی‌پذیرفتند، به سبب آنکه با حضور خود و ظهور اثر وجد و ذوق به دام ریا می‌افتند و عامه بر حال آنها آگاه می‌شوند. این همه اخلاص و اخفای حال در اعمال خویش تأیید است بر نظر عزالدین کاشانی در مصباح الهدایه و سهروردی در عوارف المعارف و جامی در نفحات الانس. آنان بر خلاف برخی از صوفیه کرامت از خود نشان نمی‌دادند. (میان، ص ۱۱۷) در شاهکار اخلاقی دین اسلام، ریا و غرور و تکبر و... همه از رذایل اخلاقی هستند که پرده و حجاب، روی آنها را گرفته است. این اخلاص است که در مبارزه با ابلیس نفس اماره، در پالوده ساختن نفس مؤثر می‌افتد و باعث سیرانفس یا بیان حال در چم و خم‌های درون و رهایی از رذایل اخلاقی می‌شود.

حالات ملامتیه بیانگر نوعی معرفت نفس است با تفکر و اندیشه واقعی توأم با

تأدیب نفس و مخالفت با خواسته‌های کذایی نفس دروغین که جایگاه واقعی آنها در ماهیت دین را نشان می‌دهد.

مبارزه با بازار معنوی کذایی و زهد دروغین به دلیل رونق و رواج تقلب است که آنها را به ستیزی بی‌امان وامی‌دارد.

عرفای ملاطی، کاسه زیر نیم کاسه ندارند که پول و مال حرام و شبهه‌ناک بخورند. بنابراین راحتی و آسایش مردم را دوستی دارند تا دوستی و حب نفس و جاه را. اساس سلوک ملاطی، مغلوب کردن جنبه نفس‌آماره است نه نفس‌کشی.

ملاطیه بر این عقیده بودند که اولیای خدا در هر جماعتی و کسوتی می‌توانند باشند؛ با چنین باور داشتی، اینان، دُرد آشام‌خراباتی، پیر باده فروش و رند لابلایی را مرشد و راهنما معرفی می‌کردند و معتقد بودند که از میکرده هم به سوی حق راهی است، چنان که از ابوسعید پرسیدند: مردان خدا در مسجد باشند؟ گفت: در خرابات هم باشند.

(مرتضی، ص ۷۴)

خلوت‌گزینی، زاویه‌نشینی، سکوت، گرسنگی، صبر و تحمل در برابر آزار دیگران، بی‌توجهی به جهان و خلق، بی‌اعتنایی به رد و قبول مردم و مدح و قدح خلق، گریز از مردم، تحمل سختی و خواری از صفات مشترک ملاطیه و قلندریه است.

قلندریه که خود شعبه‌ای از فرقه ملاطیه است، کسانی هستند که با تخریب عادت و عبادات ظاهری می‌کوشند تا درون را صافی کنند که رنگی از ریا نداشته باشند و به اصطلاح حافظ شیرازی این گروه هم «خلاف آمد عادت» - که با منطق دنیایی ما نادرست و ناجور است - انجام می‌دهند که کامروا گردند و به مرحله تفرید و تجرید از ماسوی الله برسند. نام را در ننگ می‌جویند و بار بدنامی را می‌کشند.

باباطاهر عربان و احمد غزالی و عطار و عراقی و حافظ، مکرر به کلمه ملاط و قلندری و عیاری از دیدگاه مختلف و ارتباط با فرقه ملاطیه اشاره کرده‌اند.

هجویری اینان را از فرق معروف ملاطیه می‌داند (کنف المحبوب، ص ۷۷) جامی هم، قلندریه را یک شاخه جدا شده از مکتب ملاطیه می‌داند (تفحات الانس، ص ۲۶۵) استاد

فروزانفر در بیان قلندریه و ملامتیه می‌گوید:

«قلندران یا قلندریه از ملامتیه منشعب شده‌اند. از این هم جلوتر رفتند و امور منافی شرع را برای فخر نفس روا داشتند. این طایفه در شعر و ادب فارسی تأثیر فراوان به جا گذاشته‌اند. در اشعار شعرا که در آنها نوعی بی‌پروایی و بی‌اعتنایی به ظواهر شرع مشهود است، روش قلندران را منعکس می‌کند. اصطلاحات می، میکده، پیرمغان، مغ بچه و یا ذکر کلیسا در برابر مسجد و راهب در مقابل واعظ و انتقاد ریاکاری و زهد فروشی و ترجیح باده گساری بر طاعت ریایی، آثاری است که از روش ملامتی و قلندری در شعر فارسی رسوخ یافته است.» (فروزانفر، ص ۷۴۲) قلندری گرم توأم با ملامت انگیزی را باید در پاره‌ای از اشعار فارسی که قلندریات (مبتنی بر پسوند یه + آت) خوانده می‌شود جستجو کرد.

سرایندگان قلندریات، از نمایلشان به قلندری، مستی و شور عشق سخن می‌گویند و بر عالمان و اهل زهد خرده می‌گیرند. در قلندریات واژگانی چون: زهد، تسییح، خرقه، سجاده، مسجد، خانقاه، مدرسه، صوفی، فقیه و... بوج دانسته می‌شوند.

نخستین شاعر قلندرسرا سنایی غزنوی، پیشگام اصطلاحات تصوّف و عرفان در غزل است. عطّار و عراقی و حافظ نیز قلندریات زیبایی سروده‌اند و سر لوحه رندان جهان خواجه حافظ، قلندرسرای را در برخی از غزلیات خود به کمال رسانیده است. فرقه‌ای که بیش از همه و شاید تندروتر از همه فرق صوفیه اندیشه‌ها و اصول ملامتی را به عمل در آورده، قلندریه است.

اندیشه‌های ملامتی در غزلیات عطّار؛

«از تصوّف بیش از هر چیز که خاطر عطّار را به خود می‌کشید، شیوه قلندری و راه اهل ملامت بود. این گرایش به او الزام می‌کرد تا به خرقه زهد در نیاید و در زنی و لباس عوام خلق در میان آنها نفس زند و معاملات روحانی خود را بر خلق آشکار نکند» (زرین کوب، ص ۱۳۴) در قلندریات عطّار، از خودگریزی، تخریب ظاهر و صلاهی شعار اهل ملامت احساس می‌شود و انسان را به رهایی از تمام حدود و قیودی که ریشه در خودنگری و

غیر بینی دارد دعوت می‌کند (عطار، غزل ۵۵).

در غزلیات عطار، از رویدادهایی چون ترک مسجد و صومعه و رفتن به خرابات و دیر مغان و میخانه سخن رفته است (همان، غزل ۳۵۱، ۲۵۷ و ۲۶۶). غزلیات عطار، گنجینه بزرگی است از ترکیبات و اصطلاحات صوفیانه و قلندرانه که تا پیش از وی در میان کلمات و سخنان و اشعار هیچ بزرگی از شعرای عارف تا این حد دیده نشده است؛ فی المثل، در غزل ۴۶ با مطلع زیر می‌گوید:

بیا که قبله ما گوشه خرابات است بیار باده که عاشق، نه مرد طامات است
و یا در غزل ۷۱۸ با سوز و درد تمام و با شور و هیجانی عارفانه می‌گوید:

در کنج اعتکاف دلی بردبار کو؟ بر گنج عشق، جان کسی کامگار کو؟
و یا غزل ۲۵۷ که مشحون است از اصطلاحاتی چون: مفلس، فلّاش، ره زن، او باش، دیر مغان، میکده فقر، خرقة دعوی، دُردی اندوه، کم زن، حيله گر، فانی، ندب لامکان، قرایی، رندی، بت آذری و... در این زمینه غزلهای (۲۲۲، ۱۹۵، ۲۵۱ و ۶۱۸) تأییدی است بر این مدعا.

«شیخ صنعان هم با نام خاص خود و هم با نام پیر مغان، پیر میخانه، پیر میکده، پیر خرابات و هم به جهت رابطه‌اش با مستی و خرابات در چهره رند، در مقابل زاهد و صوفی و شیخ و قاضی و مفتی و محتسب فرار می‌گیرد...» (پورنامداریان، صص ۵۶-۵۹).

عطار از شیوه مقایسه و تقابل سازی، خرابات و دیر مغان را در مقابل خانقاه و صومعه می‌گذارد و رندان و خراباتیان لایالی و بد نام را بر زاهدان و عابدان و صوفیان دروغین مرتجیح می‌شمارد و برای تنفر خود از ریا و سالوس، خود را در زمره خراباتیان مستی می‌خواه فرار می‌دهد. (عطار، غزل ۱۶۵)

عطار با دو شیوه از ریاکاران هنگامه ساز نقادی می‌کند: در نوع اول، روش او مثبت است؛ در نوع دوم، با روش ملامت‌آمیز و با تازیه‌های انتقاد، بر پیکر صوفیان ریایی می‌کوبد و دغل کاری و سبه چهرگی آنها را بر ملا می‌سازد. عطار به زهد و زاهد هم نگاهی دوگانه دارد؛

زهد خالصانه و بی ریا و زهد ریایی و زاهد ریاکار و مردم فریب (همان، غزل ۶۱۴)؛
 قلندر عطار، عاشقی گرم رو است (همان، غزل ۴۶)؛ از حرص و آزه به دور است (همان، غزل
 ۵۵۷)؛ پروای نام و ننگ ندارد (همان، غزل ۶۶۸)؛ به رد و قبول خلق کاملاً بی اعتنا است (همان،
 غزل ۷۷۶)؛ از خود بینی و خود پرستی بیزار است (همان، غزل ۶۴ و ۶۰۵)؛ زاهد ریایی را اندرز
 می دهد و از سالوس و ریا بیزاری می جوید (همان، غزل های ۳۱، ۶۰۰، ۶۲۸، ۶۰۶، ۵۵، ۶۳۶ و ۶۱۳).
 پایه و اصول عرفانی عطار از نظر مشرب ملامتی، عبارت است از: اخلاص،
 بی ریایی، فروتنی، عیب پوشی، مبارزه با تکبر و رعونت نفس و خود بینی و خود پرستی.
 قلندریات عطار از حیث درون مایه، ریشه در تمایلات ملامتی عطار دارد و محملی
 است برای مبارزه با مفاسد اجتماعی و ظاهر سازی ها و بت پرستی ها. او برای گریز از ریا
 و سالوس به خرابات پناه می برد چون در آنجا به مراد و آرزوی خود می رسد. خرابات،
 قبله گاه رندان بوده است و جایگاه عقلای مجانبین و دیوانه و شان فرزانه قرار می گیرد.
 صداقت خرابات و خراباتی از عبادت ریایی و عاری از معرفت مقبول تر است. (همان،

غزل ۵۲۷)

واژه خرابات از پرکاربردترین واژگان در قلندریات است. ستایش خراباتیان، نکوهش
 متشرعان و متظاهران عاری از صداقت و ایمان است.
 در آنجا طامات و ادعا مفهومی ندارد و طیبۃ القلب و فراغ دل امکان پذیر است.

اندیشه های ملامتی عراقی؛

پس از عطار در میان سخن پردازان دیگر که با مرکب راهوار شعر و اندیشه در پهنه
 بی پایان غزلیات قلندری تاخته اند به نام «فخرالدین ابراهیم عراقی» شاعر عاشق و قلندر
 بر می خوریم که بر جای ماندن نام و شهرت عراقی در میان صاحبان، به خاطر شورانگیزی
 اشعار قلندران او است. بیشتر غزلیات عراقی را اشعار قلندریه تشکیل می دهد:

ما دگر باره توبه بشکستیم وز غم نام و ننگ و ارستیم

(دیوان عراقی، ص ۱۹۵)

و یا این غزل:

کردم گذری به میکده دوش سبجه به کف و سجاده بر دوش

(همان، ص ۱۹۸)

در غزلیات قلندرانۀ عراقی به پیر نورانی بر می‌خوریم که به کمک سالک می‌شتابد و او را به ترک ریا و سالوس دعوت می‌کند و تسبیح و خرقه را می‌ستاند و پیاله به دست، سالک قلندر را به میکده فرا می‌خواند و با اشارت به سمت وسوی جمال ساقی، می‌خواهد که به دل و جان به تعلقات پشت پا بزند و رندانه به مراد واقعی خویش که همان عشق است نائل گردد. رند قلندر، با بی‌باکی و بی‌پروایی از خشک مقدّسان، دوری می‌جوید و از مردم آزاری تیزی می‌کند.

گرایش عراقی به شیوۀ زندگی قلندران پاکباز، از شگفتی‌های زندگی اوست (دیوان عرفانی (منده) ص ۴) عراقی در اندیشه‌های قلندری و ملاطی به شدت و حدّت و چشمگیری عطار و حافظ نیست، زیرا چون آنها با کسی سر ستیز ندارد و به مانند آنها پیوسته با زاهدان ریاکار و ظالمان در جدال نیست و در غزلیات او این نازش بر ظلم و ریا کمتر دیده می‌شود. (دیوان عرفانی، ص ۱۰۲)

او عارف رند قلندری است که خمیرۀ ازلی مذهب عشق را که در تصوّف عاشقانه غزالی و عین القضاة متجلی است و وحدت وجودی که از ابن عربی به ارث برده است را با تعلیمات بهاءالدین زکریا تلفیق می‌کند و به صورتی دلنشین و لطیف در شعر خود می‌پراکند. عراقی همواره برای خود عشق آرزو می‌کرده و آن را زندگی جاودانه می‌دانسته است. او جز به عشق و وحدت نمی‌اندیشد؛ دیده از بود و نبود خود بر می‌دوزد و هستی خویش را در شعلۀ عشق معشوق حقیقی می‌سوزاند. (همان، ص ۸۳) قلندران و رندان و فلاشان، مورد ستایش عراقی اند و آن چنان توصیف می‌شوند که گویی به وصال محبوب رسیده‌اند:

هر که را جام می به دست افتاد رند و قلاش و می پرست افتاد

(همان، ص ۱۱۳)

رندان، گروهی سنت شکن و در طریق تصوّف از دستۀ قلندران هستند که ملامت

دیگران را وقتی نمی‌نهند. عراقی در غزلیات، یک قلندر تمام عبار است چون در بند نام و مقام نیست. واژه‌هایی چون میبکده، میخانه، مغان، قمارخانه، خم خانه، زُنار، بتکده در مقابل صومعه، خانقاه، باده و شراب و کلماتی مانند صوفی، زاهد، واعظ و شیخ در مقابل رند و قلّاش و قلندر و مست و خراب و ساقی و مطرب و تزویر و توبه شکنی، نعره مستان و قلّاش می‌پرست و اسرار خرابیات و رندان خرابیات و طامات و دُرد، سبچه و شاهد و پیاله و صراحی و زلف و چلیپا و بسیاری از واژه‌های دیگر می‌توانند شیوه و اندیشه ملامتی عراقی را مشخص سازند.

عراقی با صلاح و تقوای اهل ریا موافقتی ندارد و هرگونه خودستایی و قبول خلق را دامگه لغزش در دام خودپسندی می‌داند و سلامت را در ملامت می‌داند. ظاهری متناقض و باطنی معتدل دارد و عشق و عنایت الهی را لذت بخش می‌داند؛ اهل افراط و تفریط در مسائل اجتماعی نیست. (همان، ص ۹۸)

از اصول مکتب ملامتی عراقی، اندیشه‌های ذیل، قابل بر شمردن است:
- خود را در برابر خدا خوار و حقیر معرفی می‌کند و دشنام دوست را جانانه به سُنّتِ جان می‌کشد (همان، ص ۲۱۱)؛

- حضور در خرابات، وسیله دست یابی به گنج مقصود است (همان، ص ۹۵)؛

- روح عبادت برای او مهم است نه اظهار عبادت (همان، ص ۹۵)؛

- صومعه نشینی باعث اظهار و اثبات لیاقت سالک است و مایه مباهات (همان، ص ۱۰۳)؛

- تسبیح و سجاده به دور انداخته می‌شود و در مقابل، جام می‌مغانه به دست گرفته

می‌شود و از مقدّسات دینی تبری جسته می‌شود (همان، صص ۱۸۰، ۱۰۳ و ۱۰۵)؛

- راه میبکده، قابل دسترسی است و حضور در میبکده و خدمتگزاری در آنجا را

توصیه می‌کند (همان، ص ۹۵)؛

- ترک آوازه و شهرت و حبّ جاه و مقام، مطابق شعار مشهور ملامتیه «الشّهرة آفة»

(همان، ص ۲۴۶)؛

- تظاهر به دُرد کشی و خوار و ذلیل شمردن زاهدان ریایی (همان، صص ۱۰۲ و ۱۳۸)؛

- ستیز با اهل منبر و مسجد که از سر ریا و عجب به منبر و مسجد می‌روند (همان، ص ۱۱۳)؛
- توبه شکنی از اصول مهم مکتب ملامتی است و راهی است برای شکست تعلقات
و بت‌های درونی (همان، ص ۱۶۵ و ۱۹۴)؛

- عراقی چون دیگر عارفان ملامتی به تضاد و تقابل عقل و عشق پرداخته است و با
عقل محوری مخالف است و از گروه عشق محور می‌باشد؛ عشق باور و عشق اندیش
است (همان، ص ۱۱۳ و ۱۰۳)؛

- ستیز دائمی با ریا و ریاکاری و نفس پرستی که نوعی حجاب اعظم هستند برای
سالک و دور افتادن از اخلاص و رضایت حضرت حق (همان، صص ۲۱۵ و ۱۰۳)؛

اندیشه ملامتی حافظ؛

بررسی و تعمق از سر صدق در غزلیات حافظ، معلوم می‌دارد که عرفان حافظ بر
صدق و اخلاص، مبتنی است که ملازمت نام با اصول رندی و مشرب اهل ملامت دارد.
حافظ نه صوفی مترسّم است و نه زاهد متشرّع، ولی مشرب ملامتی او، اعتراضی
بوده بر ارزشهای و انهادۀ تحمیلی. مشی او مقاومتی است منفی، اما انعطاف پذیر و نه
پشت پا زدن به میثاق و چشم پوشی از لذت. او رندی است هنرمند با روحی چون حریر
که در عین بی‌اعتنایی به مقامات و مقیدات، مشتاق آنست که فریادش را به گوش
صاحب‌دلان برساند. از تزویر و ریا به دور است و با خودپسندی میانه‌ای ندارد.

برای آنکه حجاب اعظم خودپرستی را که منشأ هرگونه ریاکاری است از میان بردارد
و اهل ریا را متنّب سازد، از روی مصلحت، نقش هستی و انانیت خود را بر آب می‌زند و
خود را به رندی افسانه می‌سازد و به مستی و می‌پرستی که خلاف شریعت و نوعی
سنت شکنی است نظاهر می‌نماید. (دبران حافظ، غزل ۲۴)

او در دیدگاه رندانۀ خویش با داعیه کشف و کرامات و رجز خوانی‌های شطح و
طامات شیخان صومعه‌دار می‌ستیزد و فروتنانه پذیرای جایگاه خویش و مرتبه‌گذاری در
برابر بلند پایگی معشوق ازلی است. (همان، غزل ۳۷۳) حافظ از نظر مشرب اخلاقی، عارفی

کامل است و پایه‌های مشرب اخلاقی او را اصول و آیین ملامتی تشکیل می‌دهد که عبارت است از: اخلاص، بی‌ریایی، فروتنی، محبت، مهرورزی، پاک‌بینی، عیب‌پوشی، مبارزه با ریاکاری و تکبر و رعونت نفس و بدبینی و خبث به مردم آزاری. (مرتضی، ص ۷۶)

ملامتی از ریا احتراز می‌کند ولی حافظ با ریای دیگران سر جنگ دارد و نفرت خود را از تقوی و صلاح دروغین ریاکاران زاهد دنیا پرست و صوفیان بی‌صفا نشان می‌دهد.

(دیوان حافظ، غزل ۲)

افراط و تفریط در شادمانی، نبود جهان بینی استوار، زهد خشک متظاهران، زرق و تزویر، بی‌توجهی به هنجارهای اجتماعی از عوامل مؤثر در گرایش حافظ به ملامتی و قلندری است.

او در عقاید ملامت، خود را لایبالی می‌خواند و به همه آداب و رسوم پشت پا زده و خرق عادت نموده است. با پاک‌ی دل برای هیأت ظاهری ارزشی قائل نیست؛ حطام دنیوی را گرد نمی‌آورد و عبادت خود را مکتوم می‌کند.

سایرین بر حال او وقوف ندارند که با علاقمندی به روش ملامتیه آن را مناسب شأن

خود می‌داند. (همان، غزل ۴۶۲)

«از نظر حافظ، دو گروه مردم در جامعه او زندگی می‌کنند: اول کسانی هستند که مدعی دینداری‌اند؛ دوم کسانی که نه مال و مقام دارند و نه مدعی دینداری‌اند ولی به موازین شرعی بی‌اعتنا هستند؛ اخلاص دارند و انتظار خوش نامی و احترام ندارند. اینان رند، شراب‌خوار، قلاش، قلندر، خراباتی و می‌فروش هستند و پیوسته آماج تیر ملامت گروه اول هستند، مطرود و بد نام هستند.» (برنمادریان، ص ۳۶۷)

ترکیباتی مانند پیر مغان، سالوس، ترک مظاهر شریعت، قلندر، رندان قلندر، خرابات،

میخانه، مستی و مستوری، تزویر، زهد ریایی و... از واژه‌های ملامتی حافظ است.

با توغّل و تأمل در فهم رندی حافظ می‌توان مدعی شد که گرایش و نگرش حافظ، ملامتی و قلندری است چون ملامتی، جوای حقیقتی والاست؛ حافظ از آرمان حقیقت والا دفاع می‌کند و با تمام موانع بر سر راه وصول به حقیقت به ستیز بر می‌خیزد. (دیوان

حافظ، غزل ۴۹۳

خودپرستی و خودرایی، عمده‌ترین مانع در راه وصول به حقیقت است و این عاملی است در تمایلات ملاطی او و در گرایش ملاطی او تعالی و معنویت، پنهان داشته می‌شود؛ رگ و پی او آمیخته با اخلاص است؛ سالوس و ریا قبیح است. خانقاه و مسجد و میکده می‌توانند نه در راه خدا باشند و نه بیرون از راه خدا. (همان، غزل ۳۷۹ و ۳۸) رستگاری را در پی آزاری می‌جوید و از لوم لائمان رنجیده نمی‌شود بلکه آن را نشان سعادت و اجابت آرزوهای خود می‌داند؛ چون طالب فیض است، افتادگی پیشه می‌کند. (همان، غزل ۳۹۳)

وفا کنیم و ملاط کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن

شبهات جنبه‌های ملاطی حافظ با اصول مکتب ملاطی را به قضاوت می‌نشینیم:

- اصرار در سبک زندگی و رفتار و روش اجتماعی بر خلاف عامه داشتند؛

- وضعی مورد نفرت و تخفیف مردم داشته و تخریب عادات می‌کردند؛

- دوست داشتند تارک شرع قلمداد شوند؛

- تحریک مردم علیه خود با لایب‌گیری و رندی؛

- تمسک به شعار «الملاطه ترک السلامه» و «الشهره آفة»؛

- اخلاص ورزیدن؛

- سبزی بی امان با تکبر و عجب و خودپرستی و رعونت نفس؛

- مبارزه همیشگی با مظاهر ریا و ریاکاری؛

- استخفاف و تحقیر و استهزاء عناوین و القاب بزرگان تعبد ظاهری و تصوّف خشک

و دروغین؛

- حمله به مظاهر شریعت و تصوّف و....

حافظ، روش و مشرب قلندری و ملاطی دارد و شاید «رند، رندی و شعر رندانه

سرودن» بهترین نام و عنوان برای او و مشربش باشد.

نتیجه:

مقاله حاضر اطلاعاتی هر چند اندک، اما روشن و صریح از خاستگاه ملامتیه و زمان و احوال و اعمال و مروجان و مبلغان این طبقه فرهنگی و اجتماعی و بازتاب اندیشه و فکر عرفانی ایشان در قرون ششم، هفتم و هشتم به خوانندگان عرضه می‌کند و امید است برای تحقیقات گسترده‌تر راهگشا باشد.

منابع:

- ۱- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف المحجوب، ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، طهوری، تهران، ۱۳۵۸ ه.ش.
- ۲- هروی، انصاری، طبقات الصوفیه، محمد سرور مولائی، نوس، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.
- ۳- قشیری، ابوالقاسم، ترجمه رساله قشریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵ ه.ش.
- ۴- سلمی، ابو عبدالرحمان، رساله الملامتیه، قسم الثانی، ابوالعلاء عقیفی، مصر، ۱۳۶۴ ه.ق.
- ۵- مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، با مقدمه و تعلیقات دکتر شفیع کدکنی، آگاه، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.
- ۶- جامی، نضاحات الانس من حضرات القدس، دکتر محمود عابدی، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.
- ۷- مرتضوی، منوچهر، مکتب حافظ، ستوده، تبریز، ۱۳۸۴ ه.ش.
- ۸- کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدایه، جلال الدین همایی، هما، تهران، بی‌تا.
- ۹- پورنامداریان، تقی، گمشده لب دریا، سخن، تهران، ۱۳۸۴.
- ۱۰- هجویری، کشف المحجوب، دکتر محمود عابدی، سروش، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.
- ۱۱- زرین کوب، عبدالحسین، صدای بال سیمرخ، سخن، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.
- ۱۲- فروزانفر، بدیع الزمان، شرح مثنوی شریف، علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴ ه.ش.
- ۱۳- نفیسی، سعید، سرچشمه تصوف در ایران، فروغی، تهران، ۱۳۴۶ ه.ش.
- ۱۴- عطار، دیوان، تقی تفضلی، علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.
- ۱۵- عراقی، دیوان، سعید نفیسی، سنایی، تهران، ۱۳۳۶ ه.ش.
- ۱۶- حافظ، دیوان، دکتر غنی و علامه قزوینی، زوار، ۱۳۷۶ ه.ش.
- ۱۷- همدانی، میر سید علی، رساله فتوتیه، دکتر محمدریاض، اساطیر، تهران، ۱۳۸۲ ه.ش.
- ۱۸- افشار، مهران، «منش عیاری در تصوف و آئین ملامتیه»، مجله فرهنگ، ش ۷۳۵، بهار ۱۳۷۲ ه.ش.
- ۱۹- افشار، مهران، «فرقه‌های صوفیه تا روزگار کشف المحجوب»، مجله تخصصی مطالعات عرفانی، دانشگاه کاشان، شماره سوم، بهار و تابستان ۱۳۸۵ ه.ش.
- ۲۰- پورنامداریان، تقی، تفسیری دیگر از شیخ صنعان، نامه فرهنگستان، سال سوم، بهار ۱۳۷۶ ه.ش.